


# زبان، حماسه، مقاومت

## تأملی در پیام راهبردی رهبر معظم انقلاب
## درباره زبان فارسی و حکیم ابوالقاسم فردوسی



## فهرست مطالب

مقدمه..... ۱

۱. زبان فارسی به‌مثابه زیرساخت هویت و مرز تمدنی ایران اسلامی..... ۲

۲. فردوسی و شاهنامه؛ بازتولید تاریخی حافظه حماسی و الگوی انسان مقاوم..... ۴

۳. جنگ روایت‌ها و تهاجم زبانی؛ میدان اصلی تقابل فرهنگی در عصر معاصر..... ۶

۴. پدافند زبانی و مأموریت نهادهای فرهنگی در بازتولید روح حماسه..... ۷

## مقدمه

پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی آیت‌الله‌سید مجتبی حسینی خامنه‌ای (مد ظله العالی) به مناسبت روز پاسداشت زبان فارسی و بزرگداشت ابوالقاسم فردوسی را می‌توان در شمار متون راهبردی ناظر به «هندسه هویت و اقتدار تمدنی ایران اسلامی» تلقی کرد؛ متنی که در آن، زبان فارسی به‌مثابه «زیرساخت ادراک جمعی، مرز هویتی ملت و حامل تاریخی یک تمدن» مورد تاکید قرار گرفته است.

در این پیام، زبان فارسی در پیوندی وثیق با مفهوم تمدن ایرانی ـ اسلامی، واجد نقشی بنیادین در تداوم تاریخی، انسجام فرهنگی و تولید قدرت نرم معرفی می‌شود. از این منظر، هرگونه سستی یا تضعیف در جایگاه زبان، نشانه‌ای از اختلال در سازوکار تولید معنا و هویت در سطح ملی و تمدنی خواهد بود. بر همین اساس، تأکید بر «قدرت‌یافتن زبان فارسی» در پیام، واجد دلالتی فراتر از حوزه زبان‌شناختی و ناظر به منظومه‌ای از الزامات فرهنگی و تمدنی است.

در ادامه این نگاه، فردوسی و شاهنامه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع شکل‌دهنده حافظه تاریخی ایرانیان، در جایگاهی فراتر از میراث ادبی کلاسیک قرار می‌گیرند و به مثابه «نظام تولید الگوهای حماسی و صورت‌بندی شخصیت مقاوم ایرانی» مورد توجه قرار می‌گیرند. بازخوانی شاهنامه در این افق، نشان می‌دهد که چگونه مفاهیم بنیادینی چون مقاومت، آزادگی، عدالت‌خواهی و هویت‌پایداری در بستر زبان فارسی تثبیت و بازتولید شده‌اند.

از سوی دیگر، پیام رهبر انقلاب با پیوند دادن میراث حماسی ایران به تجربه‌های معاصر ملت، به‌ویژه در قالب «دفاع مقدس» و مواجهه‌های تاریخی اخیر، نشان می‌دهد که حماسه در فرهنگ ایرانی جریان زنده و مستمر در حیات اجتماعی ملت ایران است. در این چارچوب، مسئله «جنگ روایت‌ها» و «تهاجم زبانی و فرهنگی» به‌عنوان میدان اصلی منازعه تمدنی امروز صورت‌بندی می‌شود؛ میدانی که در آن، زبان و روایت، نقش تعیین‌کننده در تثبیت یا تضعیف هویت جمعی ایفا می‌کنند.

بر این اساس، مفهوم «پدافند زبانی» که در پیام مورد تأکید قرار گرفته، بیانگر راهبرد کلان در صیانت از بنیان‌های هویتی و تمدنی جامعه ایرانی است. این مفهوم، زمانی معنا و کارآمدی می‌یابد که در قالب نظام منسجم از سیاست‌گذاری فرهنگی، تولید روایت، و بازتولید سرمایه‌های حماسی در ذهنیت نسل‌های جدید تحقق یابد.

یادداشت پیش‌رو با اتکا به همین منظومه مفهومی، در چهار محور «زبان فارسی به‌مثابه زیرساخت هویت»، «فردوسی و بازتولید حافظه حماسی»، «جنگ روایت‌ها و تهاجم زبانی»، و نهایتاً «پدافند زبانی و مأموریت نهادهای فرهنگی»، تلاش دارد خوانشی تحلیلی، تبیینی و راهبردی از پیام رهبر معظم انقلاب ارائه دهد و نسبت میان زبان، هویت، حماسه و سیاست فرهنگی را در افق تمدن ایرانی ـ اسلامی صورت‌بندی کند.

## ۱. زبان فارسی به‌مثابه زیرساخت هویت و مرز تمدنی ایران اسلامی

در منظومه فکری پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی آیت‌الله‌سید مجتبی حسینی خامنه‌ای (مد ظله العالی)، زبان فارسی در جایگاه «زیرساخت تمدنی» و «مرز هویتی» مورد بازتعریف قرار می‌گیرد؛ بازتعریفی که در آن، زبان در متن سازوکار تولید هویت، معنا و قدرت نرم یک ملت قرار دارد. در این چارچوب، زبان فارسی واجد نقشی است که فراتر از کارکردهای زبانی متعارف رفته و به سطح یک نظام ادراکی و تمدنی ارتقا می‌یابد.

در سطح نخست، زبان به‌مثابه «قالب شناخت» و نظام ادراکی جامعه قابل فهم است. هیچ جامعه‌ای صرفاً با واقعیت‌های عینی خود تعریف نمی‌شود، بلکه همواره از طریق زبان، جهان را می‌فهمد، تفسیر می‌کند و بازسازی می‌نماید. زبان فارسی در بستر تاریخی ایران، ساختاردهنده شیوه اندیشیدن ایرانیان بوده است. نظام مفهومی، ارزش‌گذاری‌های اخلاقی، و حتی صورت‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی در این سرزمین، درون زبان فارسی شکل گرفته و تثبیت شده‌اند. به همین اعتبار، زبان فارسی را می‌توان «نظام تولید معنا» در جامعه ایرانی دانست؛ نظامی که در آن، مفاهیم بنیادینی چون عدالت، حکمت، آزادگی، ایمان و مقاومت، از خلال تجربه زبانی ملت بازتولید می‌شوند و در حافظه جمعی تثبیت می‌گردند.

در این سطح، زبان سازنده واقعیت اجتماعی است. هر تغییر در ساختار زبانی، به‌تدریج به تغییر در افق فهم و حتی سبک زیست اجتماعی منجر می‌شود. از این منظر، زبان فارسی یکی از مؤلفه‌های تولیدکننده آن فرهنگ به شمار می‌رود؛ فرهنگی که در طول قرون، در پیوند با تجربه تاریخی، دینی و تمدنی ملت ایران شکل گرفته است.

در لایه دوم، زبان فارسی به‌عنوان «مرز هویتی ایرانیان» قابل تحلیل است. مرز در اینجا خط تمایز تمدنی است که درون و بیرون یک هویت را از یکدیگر تفکیک می‌کند. زبان فارسی در تاریخ ایران، نقشی کلیدی در حفظ انسجام ملی در گستره‌ای از تنوع‌های قومی، زبانی و فرهنگی ایفا کرده است. این زبان، به‌مثابه پیونددهنده اقوام مختلف ایرانی، امکان شکل‌گیری یک «ما»ی تاریخی و فرهنگی مشترک را فراهم ساخته است؛ «مایی» که نه بر نفی تفاوت‌ها، بلکه بر هم‌افزایی آنها در چارچوب یک افق تمدنی مشترک استوار است.

در این معنا، زبان فارسی بستر همگرایی و تنوع است. اقوام مختلف ایرانی درون این زبان، امکان مشارکت در حافظه مشترک، ادبیات مشترک و نظام معنایی مشترک را یافته‌اند. از این رو، زبان فارسی به‌عنوان عامل پیوست اجتماعی، نقش بی‌بدیلی در حفظ انسجام ملی و استمرار وحدت تاریخی ایران ایفا کرده است. هرگونه تضعیف این پیوست زبانی، به‌معنای تضعیف یکی از بنیادی‌ترین ستون‌های انسجام تمدنی ایران خواهد بود.

در سطح سوم، زبان فارسی به‌عنوان عامل تداوم تاریخی ملت ایران قابل فهم است. ملت‌ها زمانی استمرار می‌یابند که حافظه تاریخی آنان از طریق یک سازوکار پایدار منتقل شود. زبان، مهم‌ترین حامل این حافظه است. در تجربه تاریخی ایران، زبان فارسی نقش یک «ظرف انتقال تمدنی» را ایفا کرده است؛ ظرفی که در آن، تجربه‌های تاریخی، آموزه‌های دینی، مفاهیم اخلاقی و روایت‌های جمعی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند.

از این منظر، زبان فارسی پلی میان نسل‌هاست؛ پلی که امکان جلوگیری از گسست تاریخی را فراهم می‌کند. اگر زبان دچار ضعف یا انقطاع شود، حافظه تاریخی نیز دچار فرسایش می‌گردد و جامعه در معرض گسست هویتی قرار می‌گیرد. استمرار زبان فارسی در طول قرون، یکی از مهم‌ترین عوامل تداوم تاریخی ملت ایران و حفظ پیوستگی تمدنی آن بوده است.

در سطح چهارم، زبان فارسی در پیوند با تمدن ایرانی ـ اسلامی معنا می‌یابد. تاریخ ایران پس از اسلام، نشان‌دهنده هم‌نشینی عمیق زبان فارسی با معارف اسلامی است. این زبان، بستر انتقال مفاهیم دینی، اخلاقی و عرفانی اسلام بوده است. در متون کلاسیک فارسی، از ادبیات حماسی تا متون عرفانی و فلسفی، پیوندی وثیق میان زبان و معنویت اسلامی شکل گرفته است؛ پیوندی که به تدریج، تمدن ایرانی ـ اسلامی را صورت‌بندی کرده است.

در این چارچوب، زبان فارسی به‌عنوان بستر شکل‌گیری تمدنی ظاهر می‌شود که در آن، عقلانیت، ایمان، اخلاق و حماسه در یک ساختار زبانی مشترک بازتاب یافته‌اند. این هم‌نشینی تاریخی، زبان فارسی را از سطح ابزار فرهنگی فراتر برده و آن را به یکی از ارکان تولید تمدن تبدیل کرده است.

در نهایت، پیام رهبر انقلاب بر «قدرت‌یافتن زبان فارسی» به‌عنوان راهبرد تمدنی تأکید دارد. این تأکید، بیانگر نسبت مستقیم میان قدرت زبانی و قدرت فرهنگی ـ تمدنی است. زبانی که توان تولید معنا، روایت و اندیشه را از دست بدهد، به‌تدریج توان اثرگذاری تمدنی خود را نیز از دست خواهد داد.

در این افق، زبان فارسی به‌عنوان زیرساخت اقتدار نرم ملی شناخته می‌شود؛ زیرساختی که در آن، قدرت در توانایی تولید معنا، روایت و افق آینده متجلی می‌گردد. از این منظر، صیانت، تقویت و روزآمدسازی زبان فارسی، یکی از ارکان بنیادین سیاست فرهنگی و تمدنی ایران اسلامی به شمار می‌رود؛ امری که مستقیماً با مسئله هویت، انسجام ملی و قدرت تمدنی کشور پیوند خورده است.

## ۲. فردوسی و شاهنامه؛ بازتولید تاریخی حافظه حماسی و الگوی انسان مقاوم

در امتداد منطق پیام، شاهنامه و جایگاه ابوالقاسم فردوسی فراتر از یک اثر ادبی کلاسیک فهم می‌شود؛ این منظومه عظیم، در حقیقت سازوکار بازتولید «حافظه تاریخیِ حماسی» و صورت‌بندی الگوی انسان ایرانی در نسبت با قدرت، عدالت و مقاومت است. در این چارچوب، فردوسی معمار بازسازی هویت در آستانه فراموشی است؛ هویتی که از خلال روایت، بار دیگر امکان بقا و استمرار می‌یابد.

در سطح نخست، نقش فردوسی را باید در فرآیند «احیای هویت تاریخی ایران» تحلیل کرد. شاهنامه در دوره‌ای شکل می‌گیرد که خطر گسست در حافظه تاریخی و زبانی ایران جدی است؛ و در چنین شرایطی، فردوسی با بازآفرینی روایت‌های کهن، نوعی بازسازی آگاهانه از گذشته را رقم می‌زند. این بازسازی، تبدیل تاریخ پراکنده به یک منظومه منسجم هویتی است. در این فرآیند، زبان فارسی نیز از خلال روایت حماسی تثبیت و تعمیق می‌شود و به سطحی از پایداری فرهنگی می‌رسد که بتواند حامل استمرار ملت باشد.

در لایه دوم، شاهنامه را باید به‌عنوان «نظام تولید حماسه» فهم کرد. اهمیت شاهنامه در این نیست که مجموعه‌ای از داستان‌های پهلوانی را گرد آورده است، بلکه در این است که نظام معنایی منسجم برای صورت‌بندی کنش انسانی ارائه می‌دهد. در این نظام، مفاهیمی چون عدالت، وفاداری، آزادگی، وفای به عهد و مقاومت، در قالب شخصیت‌ها، موقعیت‌ها و کنش‌های تاریخی ـ اسطوره‌ای تجسم یافته‌اند. نتیجه این فرآیند، شکل‌گیری نوعی «قهرمان جمعی» در حافظه تاریخی ایرانیان است.

در این منظومه، رستم جایگاهی ویژه دارد و می‌توان او را به‌عنوان «الگوی انسان مقاوم» بازخوانی کرد. رستم در شاهنامه، صورت‌بندی انسانی است که در عین وفاداری به نظم سیاسی و پذیرش ساختار قدرت، در برابر تحمیل ذلت و نقض کرامت انسانی سکوت نمی‌کند. این شخصیت، نماینده نوعی عقلانیت اخلاقی است که در آن، مقاومت به‌مثابه انتخاب آگاهانه در برابر اسارت و تحقیر معنا می‌یابد. تمایز رستم در این است که او میان اطاعت و کرامت، دومی را به‌عنوان مرز نهایی کنش انسانی تثبیت می‌کند.

در این سطح، شاهنامه از مرز روایت‌های منفعل از مظلومیت عبور می‌کند و به سطحی از کنش‌مندی اخلاقی می‌رسد که در آن، انسان عامل فعال در شکل‌دهی به سرنوشت خویش است. این تحول، یکی از نقاط تمایز بنیادین شاهنامه در منظومه ادبیات حماسی ایران به شمار می‌رود و آن را به متنی زنده در بازتولید الگوی انسان مقاوم تبدیل می‌کند.

در سطح سوم، پیوند شاهنامه با تجربه تاریخی ملت ایران قابل مشاهده است. آنچه فردوسی در قالب اسطوره و روایت صورت‌بندی کرده است، در طول تاریخ ایران به اشکال مختلف در رفتار اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی بازتاب یافته است. از این منظر، شاهنامه نوعی «حافظه فعال» است که در لحظات تاریخی حساس، دوباره در رفتار جمعی ملت ایران ظهور می‌یابد. تجربه‌های مقاومت تاریخی و معاصر ایرانیان را می‌توان در امتداد همان روح

حماسی تحلیل کرد که در شاهنامه تثبیت شده است؛ روحی که در آن، ایستادگی در برابر سلطه و حفظ استقلال، به ارزش بنیادین تبدیل شده است.

این پیوست تاریخی نشان می‌دهد که اسطوره در فرهنگ ایرانی، از سطح تخیل صرف عبور کرده و به زیست اجتماعی راه یافته است. به بیان دیگر، شاهنامه در متن تجربه زیسته یک ملت حضور دارد و در بزنگاه‌های تاریخی، قابلیت فعال شدن و بازتولید معنا را داراست.

در نهایت، پیام رهبر انقلاب بر مسئولیتی مهم در حوزه فرهنگ و هنر تأکید دارد که می‌توان آن را در قالب «بعثت هنرمندان در امتداد بعثت مردم» صورت‌بندی کرد. در این نگاه، حماسه تجربه‌ای است که باید به حافظه تمدنی تبدیل گردد. اینجاست که نقش اهل فرهنگ، ادب و هنر برجسته می‌شود؛ نقشی که در آن، وظیفه اصلی تبدیل تجربه تاریخی به روایت ماندگار و قابل انتقال به نسل‌های آینده است.

هنر در این چارچوب، ابزار تثبیت حافظه جمعی و تبدیل رخداد به معناست. همان‌گونه که فردوسی توانست از دل پراکندگی روایت‌های تاریخی، یک منظومه حماسی پایدار خلق کند، امروز نیز رسالت فرهنگی در جامعه ایرانی، تبدیل تجربه‌های معاصر به روایت‌هایی است که بتوانند در سطح تمدنی باقی بمانند و به عنوان بخشی از حافظه تاریخی ملت، استمرار یابند.

## ۳. جنگ روایت‌ها و تهاجم زبانی؛ میدان اصلی تقابل فرهنگی در عصر معاصر

در امتداد پیام ، مسئله فرهنگ و زبان در جهان امروز به عرصه‌ای از رقابت فعال و مستمر در تولید معنا و صورت‌بندی واقعیت تبدیل شده است. در این افق، آنچه تعیین‌کننده است توانایی در «روایت‌سازی» و تثبیت افق‌های ادراکی در ذهن جامعه است؛ امری که از آن می‌توان با عنوان جنگ روایت‌ها یاد کرد.

در این میدان، زبان فارسی به‌عنوان حامل اصلی معنا، در معرض نوعی رقابت تمدنی قرار دارد که هدف آن تغییر تدریجی در شیوه فهم جهان و بازتعریف مرزهای هویتی است. تهاجم زبانی در این معنا، فرآیندی تدریجی در جهت جابه‌جایی نظام مفهومی جامعه است. هرگاه زبان از توان تولید مفهوم و روایت مستقل تضعیف شود، به‌تدریج در سطحی عمیق‌تر، استقلال فرهنگی و ذهنی آن جامعه نیز دچار فرسایش می‌شود.

در این چارچوب، مفهوم «جنگ روایت‌ها» به‌عنوان صورت‌بندی اصلی منازعه فرهنگی عصر حاضر قابل فهم است. در این جنگ، طرف‌ها بر سر تعریف واقعیت در ذهن مخاطب درگیرند. آنچه رخ می‌دهد، رقابت بر سر این است که چه چیزی «واقعیت» تلقی شود و چگونه باید دیده و فهم شود. زبان، در این میان، میدان اصلی این رقابت است.

یکی از نکات کلیدی پیام، بازخوانی مفاهیم اسطوره‌ای برای فهم وضعیت معاصر است. استفاده از تعابیری چون «ضحاک‌وشان» در این متن، نشان‌دهنده نوعی پیوند میان حافظه تاریخی و تحلیل وضعیت امروز است. در این نگاه، الگوهای سلطه و تجاوز، در اشکال جدید اما با منطق‌های مشابه تکرار می‌شوند و برای فهم آن‌ها، نیاز به زبان و روایت بومی وجود دارد.

از سوی دیگر، خطر اصلی در این میدان، تغییر تدریجی در الگوهای فکری و سبک زیست است که از طریق زبان منتقل می‌شود. زبان، حامل سبک زندگی است؛ و هر تغییر در زبان، به‌تدریج در سطح رفتار، ارزش‌ها و ترجیحات اجتماعی بازتاب پیدا می‌کند. از این منظر، تضعیف زبان فارسی به معنای کاهش توان جامعه در تولید روایت مستقل از خود و جهان پیرامون است.

در برابر این وضعیت، آنچه اهمیت می‌یابد، «بازپس‌گیری فعال میدان روایت» است. جامعه‌ای که توان روایت خود را حفظ کند، توان حفظ هویت خود را نیز خواهد داشت. در اینجا، مسئله مشارکت در رقابت تمدنی برای تولید معنا و آینده است؛ رقابتی که در آن، زبان فارسی می‌تواند همچنان نقش یک بستر مستقل برای تولید فهم و روایت را ایفا کند، به شرط آنکه از سطح مصرف معنا به سطح تولید معنا ارتقا یابد.

## ۴. پدافند زبانی و مأموریت نهادهای فرهنگی در بازتولید روح حماسه

زبان فارسی مؤلفه فعال در ساخت قدرت نرم و حفظ انسجام تمدنی است؛ و از همین منظر، صیانت از آن نیز از سطح «حفاظت فرهنگی» فراتر رفته و به سطح «پدافند تمدنی» ارتقا می‌یابد. در این چارچوب، پدافند زبانی به معنای طراحی کنش فعال، هوشمند و مستمر برای حفظ توان تولید معنا، روایت و هویت در زبان فارسی است. زبانی که نتواند در میدان تولید معنا حضور فعال داشته باشد، به‌تدریج در سطح هویتی نیز دچار فرسایش خواهد شد؛ و از همین‌رو، زبان در عصر حاضر بخشی از حوزه امنیت فرهنگی ملت محسوب می‌شود.

این رویکرد زمانی اهمیت مضاعف می‌یابد که به مسئله نسل جدید و انتقال سرمایه‌های حماسی توجه شود. روح حماسه‌ای که در سنت ایرانی ـ اسلامی، به‌ویژه در میراث فردوسی و بازتاب‌های تاریخی آن شکل گرفته، تنها زمانی تداوم می‌یابد که بتوان آن را از سطح متن‌های کلاسیک به سطح تجربه زیسته نسل امروز منتقل کرد. این انتقال، با بازآفرینی مفهومی آن در زبان رسانه‌ای، هنری و دیجیتال ممکن می‌شود. در این فرآیند، شاهنامه به‌عنوان منبع زنده برای تولید الگوهای قهرمانی، اخلاقی و اجتماعی برای نوجوانان و جوانان قابل بازخوانی است؛ الگویی که بتواند مفاهیم مقاومت، آزادگی و مسئولیت‌پذیری را در زبان امروز بازتعریف کند.

در این میان، نقش نهادهای فرهنگی در سطح سیاست‌گذاری، نقشی تعیین‌کننده و ساختاری است. این نهادها مسئولیت دارند تا زبان فارسی را در سطح رسانه‌ای، هنری و تولید فرهنگی تقویت کنند. سیاست‌گذاری فرهنگی در این حوزه، زمانی مؤثر خواهد بود که به هم‌افزایی میان آموزش، هنر و رسانه منجر شود و امکان شکل‌گیری یک زیست‌بوم یکپارچه برای تولید و ترویج زبان فارسی را فراهم آورد. در چنین زیست‌بومی، زبان نه یک موضوع درسی، بلکه یک میدان فعال برای تولید معنا و هویت خواهد بود.

در سطح اجرایی‌تر، مأموریت هنرمندان و اصحاب رسانه در این منظومه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از این منظر، هنرمندان و فعالان رسانه‌ای مسئولیت دارند تجربه تاریخی ملت ایران، به‌ویژه تجربه‌های مقاومت و ایستادگی را به روایت‌هایی ماندگار، اثرگذار و قابل انتقال تبدیل کنند. این فرآیند، همان امتداد «بعثت هنرمندان در امتداد بعثت مردم» است؛ یعنی تبدیل حماسه‌های زیسته به حافظه فرهنگی پایدار از طریق زبان هنر و رسانه.

در این چارچوب، مسئولیت هنرمند مشارکت در شکل‌دهی به حافظه تمدنی ملت است. هر اثر هنری که بتواند تجربه مقاومت را از سطح حادثه به سطح معنا ارتقا دهد، در واقع در فرآیند تثبیت هویت تمدنی نقش ایفا کرده است. رسانه نیز در این میان، میدان اصلی شکل‌دهی به ادراک جمعی از واقعیت است؛ و از همین رو، نقش آن در بازتولید یا تضعیف روح حماسه تعیین‌کننده است.

در نهایت، زبان فارسی در این منظومه بستر آینده تمدنی ایران اسلامی است. آینده‌سازی تمدنی بدون زبان زنده، تولیدکننده و روایت‌ساز امکان‌پذیر نیست. زبان، در این معنا، ابزار تربیت نسل آینده و شکل‌دهی به افق‌های فکری

و فرهنگی آن است. هر میزان که زبان فارسی بتواند در عرصه علم، هنر، رسانه و فناوری حضور فعال‌تر و خلاقانه‌تری داشته باشد، امکان تثبیت جایگاه ایران در میدان تمدن‌سازی جهانی نیز افزایش خواهد یافت.

از این منظر، پدافند زبانی و بازتولید روح حماسه، مأموریت تمدنی مستمر است که در آن، نهادهای فرهنگی، هنرمندان و اصحاب رسانه به‌صورت مستقیم در فرآیند تولید آینده فرهنگی و هویتی ایران اسلامی نقش‌آفرینی می‌کنند.